

تنازع دستور

نقش‌های چندسویه در ساختار جمله‌های فارسی

دکتر سعید زهره‌وند

چکیده

در روساخت جملات زبان، هر یک از عناصر علاوه بر ارزش واژگانی و معنایی، دارای نقشی نحوی نیز هستند که آن را از عناصری در جمله و گروه‌های موجود در آن به نام «عوامل نحوی» می‌گیرند. هر عنصر زبانی معمولاً از یک عامل نحوی مشخص تأثیر می‌پذیرد صاحب یک نقش دستوری می‌شود، اما گاهی تراجم عوامل، چندگانگی نحوی را برای یک عنصر واحد سبب می‌شود که به آن «تنازع» می‌گویند. تنازع را نباید با خلأ واژگانی، که از حذف و اقتصاد در زبان ناشی می‌شود، اشتباه گرفت و باید برای تحقق آن سه شرط حضور هم‌زمان، در جمله ساده و عاملیت دو یا چندگانه نحوی را در نظر داشت.

تنازع به لحاظ نوع عوامل نقش‌دهنده‌ای که در سه سطح زنجیره سخن یا مقوله‌های زبر زنجیری و فروزنجیره‌ای جای دارند، اقسام مختلف می‌پذیرد. از سوی دیگر، چون تنازع بر سر نقش‌های گوناگون اتفاق می‌افتد، گاهی نیز آن را بسته به نقش‌های اصلی و فرعی به انواع گوناگون تقسیم می‌کنند. در توصیف ساختار جملات، به هنگام وقوع تنازع، ضمن اشاره به هر کدام از نقش‌های متنازع در خواهیم یافت که نویسنده یا خواننده بنا بر ملاحظات نحوی، معنایی، سبکی، بلاغی، عاطفی و مانند آن، برخی از نقش‌ها را بر برخی دیگر ترجیح می‌دهند که به آن «اولویت نقش» می‌گویند.

کلیدواژه‌ها: تنازع، نقش دستوری، عوامل نحوی، حذف، ژرف‌ساخت و روساخت

مقدمه

دانش زبان‌شناسی در دو حوزه مطالعات نظری و عملی ابعاد مختلفی از زبان را می‌کاود و آدمی را از چپستی و کارکرد زبان خویش آگاه‌تر می‌سازد. یکی از مهم‌ترین مقوله‌های زبانی که ساختارهای جاری در زبان را مطالعه می‌کند، علم نحو (Syntax) است. در این دانش، جمله‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین واحد زبانی از حیث روابط درونی و نقشی که اجزا و عناصر زبانی در محور هم‌نشینی زبان دارند، توصیف می‌شوند. نحو هر زبان بر آن است که توضیح دهد براساس کاربرد زبان در زمان، مکان و گونه‌ای خاص، آن زبان از چه ساختاری تبعیت می‌کند و این ساختارها به کدام قواعد اصولی - هر چند نسبتاً موقتی - منجر می‌گردند.

در محور هم‌نشینی زبان، عناصر زبانی دارای خصلت‌های چندگانه‌ی زبرند:

۱. هر عنصر زبانی در محور هم‌نشینی، دارای هویت مستقلی است و به جای عنصر هم‌ارز دیگر قرار نمی‌گیرد.
۲. همان‌طور که مارتینه نقش دستوری را عبارت از رابطه بین دو عنصر می‌داند نه شیوه رفتاری یک عنصر خاص، (ایزدی: ۱۳۸۲، ۱۸۶) می‌توان نتیجه گرفت که نقش نحوی، حاصل از نوع رابطه‌ای است که میان عناصر و واحدهای مختلف زبان وجود دارد. به‌ویژه که بیشتر نقش‌های دستوری از نحوه تعامل عناصر گوناگون با فعل یا هسته گروه اسمی به‌دست می‌آیند. بنابراین، در محور

هم‌نشینی، همه عناصر به تناسب ساختار جمله و به سبب نظام ویژه‌ای که بر زبان حاکم است، نقش و جایگاه ویژه‌ای دارند و هیچ‌گاه سرگردان نیستند.

۳. در محور هم‌نشینی هر عنصر زبانی تنها یک نقش می‌پذیرد؛ زیرا در زنجیره به هم پیوسته سخن، هر عنصر زبانی در آن واحد فقط در یک جایگاه می‌تواند «حضور عینی» داشته باشد. ناگفته نماند که به‌طور هم‌زمان، حضور ذهنی برخی عناصر در جایگاه‌های گوناگون قابل تصور است. مثلاً وقتی می‌گوییم:

علی خودش را فرزند استاد فرشچیان معرفی کرد.
حضور ذهنی و معنایی «علی»، «خود»، «ش» و «فرزند استاد فرشچیان» را که بر یک مدلول واحد دلالت می‌کنند، در چهار جایگاه، نهاد، بدل، مضاف‌الیه و مسند می‌توان ملاحظه کرد.

۴. هر نقشی که به عناصر زبانی داده شود، به ناچار متأثر از یک عامل مشخص در درون جمله یا یکی از گروه‌های سازنده جمله است. ۵. در محور هم‌نشینی، برخی از نقش‌ها با نشانه‌های آشکاری به نام «نقش‌نما»ها قابل تشخیص‌اند، اما تشخیص برخی دیگر از نقش‌ها موقوف بر خودسامانی یا جایگاهی است که اشغال کرده‌اند و با شم زبانی اهل زبان قابل تشخیص هستند.

۶. نقش‌های نحوی اهمیت یکسانی ندارند؛ برخی از نظر ساختاری مهم‌اند و نقش‌های

اصلی به شمار می‌آیند و برخی دیگر، بیشتر کارکرد توضیحی و معنایی دارند. این دسته اخیر به «نقش‌های فرعی» مشهورند.

۷. بنا بر بعضی از نظریه‌های زبان‌شناختی، همانند زبان‌شناسی نقش‌گرا که بر دو پایه اعتبار ارتباطی و اقتصاد زبانی استوار است (مدرسی: ۱۳۸۶: ۳۸۲-۳۸۱)، روساخت زبان می‌تواند متأثر از تناقض موجود میان این دو اصل، نقش‌های نحوی مختلف و گاه متعارضی را به‌وجود آورد. به‌گونه‌ای که از یک سو نیازهای ارتباطی، موجب انباشتگی معنایی، واژگانی و نحوی در جمله می‌شوند و از دیگر سو اصل کم‌کوشی، حذف‌ها و ایجازهایی را به‌وجود می‌آورد که درک جمله و روابط موجود میان اجزای آن را وابسته به رجوع به ژرف‌ساخت می‌نماید.

بنابراین، در زنجیره سخن، هر عنصر زبانی در تقابل با هم‌نشین‌های پیش یا پس از خود نقش واحدی - با نشان یا بدون با بدون نشانه - بر عهده می‌گیرد، اما گاهی این اصل کلی نقض می‌شود و اجتماع و تراجم عوامل ساختاری، معنایی و مانند آن، سبب می‌شود یک عنصر به‌طور هم‌زمان از چند سو پذیرای عمل و نقش گردد که به این وضعیت در اصطلاح تنازع می‌گویند.

در این مقاله، ضمن اشاره به پیشینه تنازع در زبان تازی و فارسی، خواهیم کوشید معنایی علمی و قابل قبول از تنازع به دست دهیم و با ارائه شواهد مناسب، انواع و ابعاد تنازع را بررسی کنیم. به‌ویژه که متأسفانه در کتاب‌های دستور زبان فارسی از این استثنای مهم زبان‌شناختی، ذکری به میان نیامده یا اگر هم کم و بیش اشارتی رفته باشد، مفهوم روشن و درستی برای آن عرضه نشده است.

یکم: تنازع در زبان عربی

در نحو عربی مقوله‌ای به‌نام تنازع وجود دارد که بنا بر تحقیق «بوسعید محمد عبدالمجید» در مقاله‌ای با عنوان «قضیه التنازع فی الاستعمال اللغوی» دست کم تا قبل از قرن هفتم هجری در میان نحویان شناخته‌شده و مصطلح نبوده است (ابوسعید، ۱۹۹۸)؛ اگرچه امثال سیبویه با طرح مسائل مربوط به تنازع در بابی چون «هذا باب الفاعلین و المفعولین اللذین کل واحد منهما یفعل بفاعلٍ مثل اللذی یفعل به و ما کان نحو

ذلک» (سیبویه: ۱۹۸۸، ۷۴/۱) در این باره آغازگران بحث تنازع بوده‌اند.

بسیاری از علمای علم صرف و نحو عربی درباره تنازع اظهار نظر کرده‌اند و آرای آن‌ها در منابع مربوط، ضبط شده است. اگر بخواهیم دسته‌بندی مشخصی از آن‌ها و آرایشان به دست بدهیم، باید ابتدا دو گروه متقدمان و متأخران را از یکدیگر متمایز بدانیم. سپس، در میان متقدمان به نظریه‌های متفاوت بصریان و کوفیان اشاره کنیم؛ همان‌طور که در میان متأخران هم دو گروه سنت‌گرایان و نوجویان قابل تشخیص‌اند.

در «شرح ابن عقیل» تنازع نتیجه «توجه دو عامل در یک معمول واحد» دانسته شده است؛ مانند آنکه گفته شود: «ضرب و اکرمت زیداً». در این جمله، دو فعل «ضربت» و «اکرمت» هر یک «زیدا» را در جایگاه مفعول خود می‌خواهند. این بدان معنی است که دو

نقش نحوی، حاصل از نوع رابطه‌ای است که میان عناصر و واحدهای اسمی به‌دست می‌آیند

عامل فعلی پیش از معمول «زیداً» قرار دارند که بر سر القای نقش مفعولی بدان تنازع دارند. شرط تنازع از نظر مؤلف، تقدم هر دو عامل است بر معمول، و در صورتی که غیر از این باشد، تنازعی به‌وجود نمی‌آید؛ زیرا اگر یکی از عوامل پس از معمول مورد ادعا بیاید و مثلاً بگوییم: «ضربت زیداً و اکرمته»، نیازمند به ضمیری هستیم که به «زید» برمی‌گردد. از این رو «زید» نقش مفعولی خود را داراست و فعل «اکرمت» هم به مفعول بهی ضمیر «ه» بسنده می‌کند. (ابن عقیل: ۱۳۷۴: ۱۵۱).

رشید شرتونی در «مبادی العربیه» ضمن آنکه تنازع را عبارت از توجه دو عامل نسبت به یک معمول تعریف کرده است، از قیدی چون «تفاق یا اختلاف در طب» سخن به میان می‌آورد (شرتونی: ۱۴۲۶: ۳/۳۸۲) و بر آن می‌شود که در تنازع اگر هر دو عامل

متفق باشند، معمول برای آن‌ها یا فاعل است یا مفعول به یا مجرور، چنان که در «سجد و صلی‌التقی»، «التقی» برای هر دو عامل فاعل و محلاً مرفوع است؛ حال آنکه اگر دو عامل مختلف باشند، عامل دوم در آن عمل می‌کند و عامل نخست برکنار می‌ماند. به‌گونه‌ای که اگر اسم مرفوع برای آن ذکر شود، ناگزیر ضمیر مرفوعی (بارز یا مستتر) بدان می‌پیوندد:

– شرحا و أفادنی اخواک / شرح و أفادنی اخواک

حال آنکه در جایگاه نصب و جرّ هیچ ضمیر منصوب یا مجروری به آن نمی‌پیوندد؛ مانند: سألت و أجابنی اخواک، سلمت و سلم علیّ اخواک (همان: ۳۸۲).

دوم: تنازع در کتاب‌های دستور زبان فارسی

۱-۲. دستور زبان فارسی (پرویز ناتل خانلری): خانلری در دستور زبان خود که کوشش کرده آن را با روش‌های علمی تدوین کند، سخن مستقلی در باب تنازع مطرح نکرده اما به صورت پوششیده و در بحث از جمله‌های مرکب، اعتقاد به وجود نقش‌های تنازعی را نشان داده است. او جمله‌های مرکب را دست کم شامل دو فراکرد یا بیشتر می‌داند که معنی یکدیگر را تمام می‌کنند (خانلری: ۱۳۸۲: ۲۱۹). از نظر او در جمله مرکب هر فراکرد پیرو جانشین یکی از اجزای جمله ساده است (همان: ۲۲۱)؛ مانند:

آن مردی که در همسایگی ما خانه داشت بیمار شد.

[آن مرد در همسایگی ما خانه داشت] = همسایه

در این مثال، گروه اسمی «در همسایگی ما» که برای فعل «داشت» نقش قیدی دارد، در جمله هسته نقش وصفی را در گروه اسمی «آن مردی...» بازی می‌کند؛ یعنی تنازع بر سر دو نقش قید و صفت در گرفته است (مرد همسایه).

۲-۲. دستور زبان فارسی (حسن

انوری): انوری در کتاب دستوری که برای دانشجویان دانشگاه پیام‌نور فراهم آورده، بحث تنازع را به مناسبت اشاره به دو اصطلاح ژرف‌ساخت و روساخت و در تکمیل موضوع

«حذف» در فارسی مطرح کرده است. وی بر آن است که با رجوع به ژرف‌ساخت و تعیین موارد حذف در جمله، می‌توان نقش‌های «مشترک» یا «متنازع فیہ» را تشخیص داد (انوری: ۱۳۸۳: ۱۰۸)؛ مثلاً در روساخت جمله مرکب: «کتابی که خریده‌ای به این قیمت نمی‌ارزد»، بر آن است که «کتاب» دارای دو نقش مشترک «نهادی» و «مفعولی» است که به جهت حذف، در یکدیگر ادغام شده‌اند و از این رو، کلمه مزبور یک بار به اعتبار فعل «نمی‌ارزد» نهاد است و یک بار هم برای فعل «خریده‌ای» نقش مفعولی را بر عهده گرفته است (همان: ۱۰۸).

همچنین وی بر آن است که واژه‌های مشترک و متنازع فیہ از جهت نقش‌های نحوی گوناگونی که می‌پذیرند، اقسام گوناگونی دارند و اجمالاً عبارت‌اند از:

۱. **واژه مشترک میان مفعول و نهاد؛** مانند: «رنگ خون دل ما را که نهان می‌داری // همچنان در لب لعل تو عیان است که بود» در این بیت «واژه مشترک رنگ خون دل ما مفعول است برای نهان می‌داری و نهاد است برای جمله بعدی...» (همان: ۱۰۹). در این مثال، گذشته از آنکه بنا بر ادعای این مقاله واژه مشترکی وجود ندارد و با رجوع به ژرف‌ساخت جمله خواهیم دید واژه مورد نظر تنها «قرینه» ای برای وقوع «حذف» در جمله است، با پذیرش مبنای مورد نظر دکتر انوری دامنه واژه مشترک به همین جمله محدود نمی‌ماند و به جمله «همچنان در لب لعل تو عیان است که بود» هم می‌رسد. (چیزی که از نظر مؤلف محترم دور مانده است). بنابراین، برای تشخیص درست‌تر ساختار نحوی جمله بهتر است به ژرف‌ساخت جمله مزبور توجه نماییم: - [تو] رنگ خون دل ما را نهان می‌داری. - [رنگ خون دل ما] در لب لعل تو عیان است. - [رنگ خون دل ما] [در لب لعل تو] [عیان] بود.

۲. **واژه مشترک میان نهاد و متمم؛** مانند: تازه وارد با مردی که در ردیف آخر نشسته بود گفت و گو کرد (همان: ۱۱۱).

انسوری در توصیف نحوی یکی از مثال‌های شعری این نوع از تنازع، تفاوتی میان متمم فعل و متمم مسند قائل نشده است و درباره این بیت که: «با دلارامی مرا خاطر خوش است // کز دلم یکبار برد آرام را» می‌نویسد:

«واژه مشترک دلارام است که متمم است برای خوش و نهاد (فاعل) برای فعل برد» (همان: ۱۱۲)؛ این در حالی است که ژرف‌ساخت جمله نخست چنین است: خاطر من خوش با دلارامی است یا با دلارامی خوش است که... .

۳. **واژه مشترک میان نهاد و مفعول؛** مانند: مسئله دشوار بود که دبیر ریاضی حل کرد (همان: ۱۱۳).

۴. **واژه مشترک میان متمم و مفعول؛** مانند: از پولی که شما در جیب دارید خرج می‌کنیم. (همان)

۵. **واژه مشترک میان مضاف‌الیه و نهاد؛** مانند: رفیق کسی باش که خیر خواه تو باشد. انوری در پایان این بخش در «یادداشت»ی به موضوع تنازع در زبان عربی گریزی می‌زند و تلویحاً نشان می‌دهد که موضوع تنازع را در دستور زبان فارسی ناشی از بحث تنازع در صرف و نحو عربی دانسته است.

۲-۳. **مبانی زبان‌شناسی ابوالحسن نجفی؛** ابوالحسن نجفی که با زبانی ساده و قابل فهم، امهات مفاهیم و مبانی زبان‌شناسی را در کتاب خود توضیح داده است، در اشاره‌ای گذرا نقش‌های نحوی را به دو دسته کلی نقش‌های «یک‌سویه» و «دوسویه» تقسیم می‌کند و با مثال‌هایی بر آن می‌شود که عناصر سازنده این قبیل جمله‌ها «یک‌نقش» بیشتر ندارند. «با این همه، در جمله‌های مرکب... گاهی به عناصری برمی‌خوریم که هم در جمله پایه و هم در جمله پیرو نقش بر عهده دارند؛ مانند: در خانه‌ای که او می‌نشست اتاقی داشتیم (نجفی: ۱۳۷۳: ۱۱۷). او بدون اشاره به اصطلاح تنازع، نقش دوسویه را در مفهومی محدود به نقش قیدی (طرف زمان یا مکان) به کار می‌برد و علاوه بر مثالی که از زبان «عامیانه» می‌آورد، برای نشان دادن سابقه موضوع در آثار کهن زبان فارسی، به نقش دوسویه «در آن دیار» در بیت زیر از خواجه شیراز اشاره می‌کند که در هر دو جمله پایه و پیرو دارای نقش قیدی است: «همای گو مفنک سایه شرف هرگز // در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد (همان).

۲-۴. **دستور زبان فارسی دستور زبان فارسی ۱ (وحیدیان کامیار)؛** در این کتاب نیز مبحث تنازع به دنبال بحث حذف آمده است. وحیدیان کامیار ضمن اشاره به این نکته که

«هر گروه اسمی در جمله بیش از یک نقش نمی‌گیرد» (وحیدیان کامیار: ۱۳۸۰: ۱۲۴)، تنازع را بدون ارائه هیچ‌گونه تعریف روشنی در جمله‌های مرکب می‌بیند و می‌نویسد: «هر گروه اسمی می‌تواند در جمله مرکب یا جمله معطوف بیش از یک نقش بگیرد» (همان).

نقش‌های تنازعی در این کتاب عبارت از موارد زیر دانسته شده است: ۱. نهاد مفعول: کتاب که روی میز است بردارید. ۲. مفعول، نهاد: فریدون را دیدم که می‌آمد. ۳. متمم، نهاد: به حسین گفتم که دیر نیاید. ۴. نهاد، متمم: به پدري که جز ثروت‌اندوزی کاری ندارد، می‌نازد. ۵. مسند، نهاد: این همان نامه‌ای است که ناتمام مانده. ۶. نهاد، مضاف‌الیه: دست مردانی را - که جز خدا نمی‌شناسند- بیوس!

مؤلف در توضیح منظور خود، خواننده را به «ژرف‌ساخت» جمله‌ها راجع می‌دهد.

۲-۵. **دستور زبان روان؛** جهانبخش نوروزی موضوع تنازع را پس از بحثی درباره «ژرف‌ساخت و روساخت» و پیش از مقوله حذف مطرح می‌کند. وی در توصیف نحوی «کتابی که خریدم بوستان است.» می‌نویسد: «ژرف‌ساخت این جمله دو جمله جداگانه ذیل است: من کتابی خریدم. آن کتاب، بوستان است. ملاحظه می‌کنیم که کلمه کتاب برای فعل خریدم مفعول است و برای فعل است در جمله دوم نهاد می‌باشد... تنازع همین است که کلمه‌ای در جمله‌ای که ظاهراً مرکب است، برای یک فعل نقشی داشته باشد و برای فعل دیگر، نقش دیگر» (نوروزی: ۱۳۷۳: ۳۲۹).

نوروزی به تبع انوری با مثال‌هایی مشابه از زبان معیار و شعر، ضمن آنکه تنازع را در جمله‌های مرکب دیده و عوامل نحوی را صرفاً در وجود دو فعل و «نیروی کشش» آن‌ها می‌داند، به‌صورتی گذرا از اهمیت و اولویت نقش‌های تنازعی هم سخن به میان می‌آورد و دو عامل «درجه اهمیت افعال» و «مضمون کلی و دیدگاه» گوینده را در آن مؤثر می‌داند و در پایان، با زبانی طنزآمیز و با قید «توجه!» به نکته درخور تأملی اشاره می‌کند: «اگر به جای روساخت هر جمله، ژرف‌ساخت آن را بگوییم و بنویسیم، دیگر تنازعی در میان افعال نخواهد بود؛ زیرا هر فعل عامل یا معمول خود را مستقلاً در اختیار دارد و فتنه می‌نشیند... و

چه خوب است که چنین باشد (همان: ۳۳۰).
 ۱. واژه مشترک برای فعلی متمم، برای دیگری نهاد است: تازه‌وارد با مردی که در ردیف آخر نشسته بود، گفت و گو کرد.
 ۲. واژه مشترک برای فعلی متمم و برای فعلی دیگر مفعول باشد: از پولی که شما در جیب دارید خرج می‌کنیم.
 ۳. واژه مشترک مضاف‌الیه و نهاد باشد: رفیق کسی باش که خیر خواه تو باشد.

سوم: معنای تنازع و شرایط مهم آن

در محور هم‌نشینی زبان هر یک از عناصر تنها دارای یک جایگاه نحوی مشخص و در عین حال یک‌سویه هستند (نحوی: ۱۳۸۰، ۱۱۷) که در پیوند با مهم‌ترین عامل نقش‌دهنده در جمله یا گروه، یعنی «فعل» و «هسته» گروه، نقش خود را بر عهده می‌گیرند. با این همه گاه پیش می‌آید که دو یا به ندرت چند عامل برای یک عنصر زبانی تعیین نقش کنند و بر سر آن به نزاع بپردازند. در این صورت، می‌گویند جمله دارای تنازع نحوی است.

بحث از تنازع نحوی موضوعی درون‌زبانی است و به ویژگی‌های هر یک از انواع زبان‌ها مربوط می‌شود. با این همه، در کتاب‌های دستور زبان فارسی زیر نفوذ و تأثیر صرف و نحو عربی این موضوع به شکلی مبهم و پراشکال مطرح گردیده و باعث بدفهمی‌هایی در توصیف زبان فارسی شده است. اما با ملاحظه و مطالعه نمونه‌های متعدد در زبان فارسی آشکار می‌شود که تحقق «تنازع نحوی» وابسته به دو شرط اصلی است:

اول آنکه تنازع بر سر نقش دستوری، در یک جمله ساده باشد. دیگر آنکه در جمله ساده مذکور، دو یا چند عامل به صورت هم‌زمان برای عنصر زبانی تعیین نقش کنند. شرط نخست از آن روست که اگر جمله ما مرکب باشد، در واقع به خلاف آنچه در برخی دستور زبان‌های فارسی ادعا شده است، تنازعی رخ نمی‌دهد، بلکه بنا بر اصل «اقتصاد در زبان» یا «کم‌کوشی زبانی» با مقوله «حذف» روبه‌رو هستیم. به مثال زیر از کتاب «دستور زبان فارسی ۱» و حیدریان کامیار توجه کنید: «باغبان سالخورده بیست و دو نهالی را که روی زمین بود کاشت.» درباره این نمونه، گفته شده است: «بیست و

دو نهال» برای جمله وابسته نهاد و برای جمله هسته مفعول است» (وحیدیان کامیار: ۱۳۸۰ : ۱۲۴) اما آشکار است که به دو دلیل این برداشت درست نیست: اول آنکه با اعمال قواعد گشتاری (= قاعده افزایشی) و نوشتن ژرف‌ساخت جمله، روشن می‌شود که ما با دو جمله روبه‌رو هستیم و دو گروه اسمی «بیست و دو نهال» داریم که هر چند به لحاظ معنایی هم‌بسته‌اند، به جهت ساختار استقلال دارند. بنابراین، باید اذعان داشت که مطلقاً تنازعی وجود ندارد: بیست و دو نهال روی زمین بود (نهاد) / باغبان سالخورده بیست و دو نهال را کاشت (مفعول).

دوم آنکه در جمله مرکب مورد بحث، جمله وابسته را می‌توان به صفت یا مصدری تأویل کرد و در جمله هسته به کار برد. این امکان به آسانی نشان می‌دهد که گروه اسمی «بیست و دو نهال» در جمله وابسته وصف یا جزئی از جمله هسته یا عناصری از آن است و به لحاظ ساختاری (نه معنایی) عیناً همان گروه اسمی نیست و ما با دو گروه اسمی روبه‌رو هستیم نه یک گروه، که دو عامل نحوی بر آن اعمال نقش کنند. مانند: «باغبان سالخورده بیست و دو نهال [روی زمین بُونده] را کاشت.» یا «به حسین گفتم که دیر نیاید.» به حسین [دیر نیامدن حسین] را گفتم.»

بنابراین، باید دانست که اگر بنای تنازع بر «حذف» باشد، وجود هر گونه حذفی در جمله ناگزیر به تنازع نحوی و آشفتگی ساختاری در آن می‌انجامد؛ مثلاً نمی‌توان در جمله‌های مرکب خوشه‌ای یا وابستگی زیر قائل به تنازع نحوی شد: - علی به مدرسه می‌رود و [علی] درس می‌خواند. - علی وقتی که [علی] به مدرسه می‌رود، درس می‌خواند.

شرط دوم، دو نکته قابل تأمل را به ما یادآوری می‌کند که فراهم نیامدن این شرط یا بی‌توجهی به آن‌ها موضوع تنازع را منتفی می‌سازد. گفتیم عوامل نقش‌دهنده به عناصر زبانی جمله از دو گونه فعل‌ها و هسته‌های گروه (اسمی، وصفی یا قیدی) هستند. هر گاه این دو گونه عوامل هم‌زمان بر عنصر زبانی اعمال نفوذ کنند، تنازع نحوی به وجود خواهد آمد. با این توضیح اهمیت «هم‌زمانی» کار هر دو عامل هم آشکار می‌شود؛ زیرا ممکن است در یک جمله دو عامل نقش‌دهنده وجود داشته باشد ولی کار آن‌ها به‌طور هم‌زمان

نباشد. یکی پیش از گشتار یا دگرگونی نحوی جمله، اعمال قدرت کند و دیگری پس از آن؛ مانند: «کتاب تازه نوشته شما چاپ شده است؟» در این مثال، پیش از آنکه جمله «شما به تازگی کتاب نوشته‌اید» به گروه اسمی «کتاب تازه نوشته شما» تبدیل شود، «کتاب» نقش مفعولی داشته است ولی اکنون پس از دگرگونی، نقش نهادی دارد. از این رو هم‌زمانی عمل عوامل دو گانه، امری مهم و اجتناب‌ناپذیر است.

با توجه به آنچه گذشت و با بررسی ساختار تعداد زیادی از جمله‌های زیادی از جمله‌های ساده فارسی می‌توان به انواع تنازع اشاره کرد و آن‌ها را از این حیث که عوامل نقش‌دهنده با هم بر سر اعمال کدام نقش‌ها می‌جنگند، در سه سطح دسته‌بندی کرد.

چهارم: انواع تنازع

الف. تنازع‌های درون‌زنجیره‌ای: این نوع تنازع‌ها هنگامی رخ می‌دهند که نقش‌دهنده‌های دو گانه در محور هم‌نشینی یک جمله و در زنجیره عینی آن آشکار می‌شوند. برخی از مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. مفعول - مضاف‌الیه: هر گاه اسمی در گروه فعلی با عامل نقش‌نمای کسره به وابسته قاموسی یا پایه واژگانی فعل اضافه شود و در نقش «مضاف‌الیه» ظاهر گردد و هم‌زمان، عامل فعل نقش «مفعولی» را برای آن ایجاب کند، تنازع از نوع مفعولی - مضاف‌الیه‌ای است؛ مانند: «هدیر ترتیب کارها را داد. - ترک یار و دیار خود کرده‌اند. - آرزوی پولدار شدن را نکنید. / دوست دارم. / انتظارش را نداشتم. / احساس بی‌نیازی می‌کنیم. / باید جبران خسارت کنید! / خدا رحمتش کند! / سال‌ها دل‌طلب جام‌جم از ما می‌کرد» / اتومبیل زبیرش گرفت. / صدایش کردم بیاید یک استکان چای بنوشد. / پدرم قول خرید دو چرخه‌ای به من داده است. / دستشان می‌انداختیم.

چنان‌که می‌بینیم، این‌گونه تنازع‌ها در جمله‌هایی به‌وجود می‌آید که گروه فعلی آن‌ها «فعل مرکب» است و عنصر واژگانی آن می‌تواند هسته گروهی اسمی واقع شود و وابسته‌هایی چون اسم (ضمیر و صفت) را بپذیرد. حال اگر این وابسته اسمی در ژرف‌ساخت با قاعده‌های گشتاری (=جابه‌جایی)

بتواند نقشی اصلی چون مفعول و متمم را نیز بر عهده گیرد، تعارض به وجود آمده میان دو عامل کسره و فعل، به ایجاد دو نقش متنازع می‌انجامد. در جمله پایانی، «قول دادن» فعل مرکبی است که به مفعول و متمم نیاز دارد. مفعول این جمله به صورت وابسته‌ای اسمی، برای عنصر واژگانی فعل نمودار گردیده است. از این رو، «خریدن دو چرخه» از یک سو با عاملیت فعل «مفعول» است و از سوی دیگر نقش‌نمای کسره نیز، خواهان نقش «مضاف‌البهی» است.

۲. متمم - مضاف‌البهی: چنان که دیدیم، در جمله‌هایی که فعل مرکب دارند، اگر بتوان وابسته عنصر واژگانی را در فعل مرکب طی گشتار «جابه‌جایی» و «تعویض» به صورت متمم فعل نیز در نظر گرفت، تنازع بر سر دو نقش متمم و مضاف‌البهی خواهد بود؛ مانند آگه پیغمبر، یهودی سلامش می‌کرد جواب می‌داد (چراغ آخر/ چوبک). یادش ندهید که برخلاف میلش عمل کند/ به بچه‌ها بگویند دستش ززند تا بیایم/ نامه را تحویل برادرش داد و برگشت.

به‌ویژه که در باره‌ای از این قبیل گروه‌های فعلی، وجود نقش‌نمای مفعولی میدان تنازع را گسترش بیشتری می‌دهد و میان عوامل سه‌گانه «فعل»، کسره اضافه و نقش‌نمای مفعولی» بر سر سه نقش دستوری تنازع در می‌گیرد: «دوستم شکایت برادرش را می‌کرد.» در این مثال با سه عامل هم‌زمان و در نتیجه، سه نقش تنازعی روبه‌رو هستیم: ۱. نقش متممی با عاملیت فعل و نقش‌نمای متممی (را= از): از برادرش؛ ۲. نقش مضاف‌البهی با عاملیت نقش‌نمای اضافی (ب: - برادرش؛ ۳. نقش مفعولی با عاملیت نقش‌نمای صوری «را»: برادرش را.

در جمله‌های زیر نیز چنین تنازعی را می‌توان تشخیص داد: پسر جوش درس‌هایش را می‌زند. (درباره درس‌هایش جوش می‌زند). بیم آبرویش را دارد و گرنه پروای جان نیز نداشت. (از آبرویش). دیدم غیبت استادمان را می‌کنند، ناراحت شدم. (از استادمان). مدارکم را تحویل کارگزینی دادم. (به کارگزینی). حرفش را هم نزنید! (از آن). به افسر مافوقم گزارش تصادف را دادم. (درباره تصادف).

برخی از صاحب‌نظران، فعل‌های این قبیل جمله‌ها را «عبارت‌های فعلی ضمیردار» نامیده‌اند و با اذعان به دوگانگی نحوی میان نقش‌های مفعولی و متممی، کوشیده‌اند «نقش متممی» را برجسته سازند و وجود نقش‌نمای مفعولی را فاقد تأثیر بدانند. دلیل آن‌ها این است که «را» در فعل‌هایی چون «پاسخ کسی/ چیزی را دادن»، «غیبت کسی را کردن» و مانند این‌ها قابل حذف نیست و نیز «در مواردی که این مفعول اجباری است، به جای آن می‌توان از متمم دیگری استفاده کرد» (طیب‌زاده: ۱۳۸۵: ۱۳۹).

ما نیز بر همین عقیده‌ایم اما وجود دو عامل کسره و نقش‌نمای مفعولی را - حداقل در رو ساخت جمله‌هایی از این نوع - نمی‌توانیم نادیده انگاریم؛ زیرا هر چند ممکن است به لحاظ معنایی میان سه جمله «از استادمان غیبت می‌کردند»، «غیبت استادمان را می‌کردند» و جمله غیر متعارف و نامستعمل «استادمان را غیبت می‌کردند» تفاوت چندانی وجود نداشته باشد، از نظر ساختاری و تعیین رو ساختی جمله‌ها، میان آن‌ها تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. از این رو، فقط می‌توان به اولویت داشتن برخی ساخت‌ها بر برخی دیگر اذعان داشت و در چنین مواردی - چنان که پس از این خواهیم گفت - اصل را بر نقش‌های اجباری و اصلی گذاشت. با این همه، گاهی نقش‌های فرعی و اختیاری اهمیت بیشتری می‌یابند؛ یعنی عواملی دیگر هم که بیرون از حوزه نحو و زنجیره سخن قرار دارند بر اولویت‌یابی نقش‌ها مؤثرند.

۳. صفت - مضاف‌البهی: هنگامی که در گروه اسمی میان اسمی یا وصفی بودن وابسته پسین تردید وجود داشته باشد، عامل کسره نقش‌نمای خودی خود دو کارکرد نقش‌نمای وصفی و اضافی خواهد داشت و تنازع بر سر مضاف‌البهی یا صفت بودن وابسته در خواهد گرفت. البته این تنازع بیش از آنکه نحوی باشد، معنایی است؛ هر چند از جهت نوع عوامل موضوع جنبه نحوی پیدا می‌کند؛ مانند: زن دانشمند آمد. [زن مرد دانشمند (مضاف‌البهی) یا زنی که دانشمند است (صفت)] - گریه زاهد نماز کرد. [گریه شخص زاهدی (مضاف‌البهی) یا گریه‌ای که زهد

تقلیدی می‌ورزد. (صفت)] - ماشین سخن‌گو خراب شده است. [ماشین آقای سخن‌گو... یا ماشینی که سخن‌گوست. (صفت)] - خدمات کارگر شما جای تقدیر دارد. [خدمات کارگر (= پیشخدمت)... یا خدمات مؤثر (صفت)].

۴. قید - مضاف‌البهی: در ترکیب‌های اضافی، وقتی رابطه مضاف و مضاف‌البهی از نوع اقترانی باشد، چون می‌توان در یک گشتار جابه‌جایی مضاف‌البهی را در جایگاه قید نیز به کار برد و تأویل معنایی جمله نیز آن را اقتضا می‌کند، می‌توان مدعی شد میان نقش مضاف‌البهی و قید نیز تنازعی وجود دارد؛ مانند - دست‌آب بر سینه نهادم [دست‌چه بر سینه نهادم؟ - مضاف‌البهی/ برای چه دست بر سینه نهادم؟ - قید].

در این گونه از تنازع، عامل نقش‌نمای اضافی (= کسره) آشکارتر از عاملیت فعل در تقاضای گروه قیدی (= قید علت) است؛ زیرا بی‌نیازی ساختاری به قید از اهمیت آن می‌کاهد و آن را از چشم‌اهل زبان مخفی نگاه می‌دارد و گرنه آشکار است که به محض پرسش از علت وقوع فعل، پاسخی که خواهیم گرفت با نقش مضاف‌البهی مشترک و متنازع خواهد بود: پای ارادت در میان گذاشت. [پای ارادت - مضاف‌البهی/ برای (نشان دادن) ارادت پای در میان گذاشت. - قید].

۵. قید - صفت: هنگامی که بتوان قید جمله را در جایگاه صفت برای عنصر واژگانی فعل مرکب به کار برد، دو عامل فعل و نقش‌نمای وصفی دو نقش گوناگون برای آن رقم خواهند زد؛ مانند: «سرما سختی خورده‌ام.» - «به سختی سرما خورده‌ام.» به سختی سرما خورده‌ام.

در اینجا نیز عامل فعل، به همان دلیل پیش‌گفته، کمتر عیان است؛ از این رو اولویت نحوی از آن عاملی خواهد بود که در ساختار عینی جمله پدیدار شده باشد. مثال‌های متعدد دیگری نیز برای این نوع تنازع می‌توان آورد: کاهش فراوانی داشته است/ فراوان کاهش داشته است. - افزایش چشمگیری یافته بود/ به‌طور چشمگیری افزایش یافته بود. - یادآوری بجایی کردی/ بجا یادآوری کردی. - تأیید ضمنی کرده است/ ضمنی تأیید کرده است.

- توجهی موشکافانه کرده بود/موشکافانه توجه کرده بود. - ظلم بسیار می کند/ بسیار ظلم می کند و مانند این‌ها.

۶. نهاد - متمم - مفعول: وقتی فعل لازم یک‌شخصه، فعلی پیشوندی باشد و ضمیر پیوسته یا شناسه حقیقی فعل هم پس از آن پیشوند/ حرف اضافه قرار گیرد، بر سر نقش آن ضمیر تنازع به‌وجود خواهد آمد و عامل فعل، اقتضای «نهاد» و عامل نقش‌نمای حرف اضافه، اقتضای «متمم» را خواهند داشت. مانند: پرسیدم از دیدنش ترستان برمی‌دارد؟ (شازده کوچولو/ شاملو، ۸): ۱. ترس برتان می‌دارد؟ ۲. شما را ترس برمی‌دارد؟ (مفعول/ متمم). ۳. شما می‌ترسید؟ (نهاد)

گفتنی است از آن جهت که شناسه واقعی در فعل‌های لازم یک‌شخصه همین ضمیرهای پیوسته هستند، می‌توان آن‌ها را نهاد واقعی جمله به حساب آورد اما از آن حیث که چنین فعل‌هایی همواره دارای شناسه سوم شخصی در پایان هستند که به جزء واژگانی ارجاع دارد، می‌توان ضمیر یاد شده را دارای نقش‌های دیگری چون نقش مفعولی، مضاف‌الیهی یا متممی و مانند آن دانست. به بیان دیگر، در این گونه فعل‌ها گاهی چندین عامل نحوی در کارند (بیش از دو عامل).

۷. مفعول - متمم: در برخی از جمله‌های چهارجزئی، تشخیص نقش نحوی برخی از عناصر جمله تردیدآمیز است و یک عنصر زبانی در میدان عمل دو عامل گوناگون قرار می‌گیرد؛ مثلاً در جمله «مادر کودک را غذا داد» کودک با وجود نقش‌نمای «را» و فعل «داد» مفعول است اما با توجه به ژرف‌ساخت معنایی «را» که می‌تواند با گشتاری تعویضی به حرف اضافه «به» بدل شود و حرف اضافه اختصاصی برای «داد» به‌شمار آید، متمم خواهد بود. مانند: نقاش دیوار را رنگ زد. دخترک موهایش را شانه زد. بچه غذا را دست نزده است. معلم بچه‌ها را درس می‌دهد. کسانی که ما را چیزی می‌آموزند، حق بزرگی بر گردنمان دارند.

در مواردی از این گونه، می‌توان توصیف دیگرگونی هم از جمله داشت و فعل را مرکب به‌شمار آورد؛ به‌ویژه که پیوند میان فعل «زد» و واژگانی چون «رنگ» و «شانه» پیوندی

کنایی است و هر دو صورت کنایی و حقیقی را با هم داراست. در این صورت، تنازعی وجود نخواهد داشت: چیزی را «رنگ‌زدن» و به چیزی «شانه‌زدن».

اما گاه در جمله‌ای که فعل پیش‌سوندی است، ضمیری می‌آید که به پیشوند فعل می‌پیوندد و با وجود دو عامل نقش‌دهنده فعل و پیشوندی که کارکردی چون حرف اضافه دارد، ضمیر یک بار در نقش متممی و بار دیگر در نقش مفعولی ظاهر می‌شود؛ مانند: - ناهید از دوستش پول قرض گرفت و لی زود برش گرداند. / قول داده بود اگر به زندان بیفتید درتان بیاورد. / هیچ جوری

هنگامی که فعل جمله وابسته یا کلیت جمله وابسته را در نظر می‌گیریم، خواه‌ناخواه نوعی تنازع نحوی بر سر فعل جمله وابسته در می‌گیرد

نمی‌شه درش آورد. فایده نداره. (چراغ آخر/ چوبک).

۸. فعل و همه نقش‌های تأویلی: در نقش‌های تأویلی میان فعل تأویل شونده و نقشی که در جمله هسته برای آن‌ها در نظر گرفته می‌شود همواره چنین تنازعی وجود دارد. از یک سو، ساختار جمله وابسته نیازمند فعل است و از فعل نقش فعلی طلب می‌کند و از سوی دیگر، ممکن است نقش دیگری چون نهاد، مفعول، متمم و ... هم داشته باشد؛ مانند:

- **فعل و نهاد:** بد نیست که به مسائل مهمی اشاره کنیم.
- **فعل و مفعول:** می‌دانم که شما کارتان را با دقت و علاقه انجام می‌دهید.
- **فعل و صفت:** کتابی که خریدم گم شد.
- **فعل و قید:** اگر وقت کافی داشتیم به سفر می‌رفتیم.

یادآوری: چنان که گفتیم، یکی از

شرط‌های وقوع تنازع، وجود یک جمله ساده است اما هنگامی که فعل جمله وابسته یا کلیت جمله وابسته را در نظر می‌گیریم، خواه‌ناخواه نوعی تنازع نحوی بر سر فعل جمله وابسته در می‌گیرد. تفاوت این مورد با دیگر مواردی که امکان روی دادن تنازع را در آن‌ها رد کردیم، در دو ویژگی است که عبارت‌اند از:

۱. تکرار نشدن: در این مورد ویژه، عنصر زبانی دارای نقش تنازعی تکراری نیست. در حالی که در موارد پیش گفته، با مراجعه با ژرف‌ساخت و تشخیص مورد محذوف، تکراری بودن آن آشکار می‌شود؛ مانند: - تعریفی که (آن تعریف) در اینجا ارائه شده است، شامل زبان حیوانات نیست. - تعریفی که در اینجا ارائه شده است، شامل زبان حیوانات نیست. (ارائه شده است = ارائه شده) در اینجا تکراری وجود ندارد، بلکه - چنان که خواهیم دید - نوعی دگرگونی و تأویل هست و میان فعل (ارائه شده است) و صفت (ارائه شده) تفاوتی آشکار وجود دارد.

۲. تأویل پذیرفتن: در این مورد، فعل یا کلیت جمله وابسته با تأویل شدن به مصدر یا صفت باعث می‌شوند جمله مرکب تنازع ناپذیر به یک جمله ساده تبدیل شود؛ مانند: تعریفی که در اینجا ارائه شده است، شامل زبان حیوانات نیست. ← تعریف ارائه شده در اینجا، شامل زبان حیوانات نیست.

جمله‌های وابسته از سه حال خارج نیستند:

۱. گاه در جایگاه یکی از وابسته‌های گروهی اسمی در جمله هسته، نقش وصفی یا مضاف الیهی دارند؛ مانند: «آن روز که دوشنبه آخر ماه بود، مثل همیشه جلسه داشتیم.» (مضاف‌الیه ← آن روز دوشنبه آخر ماه) و «کتابی که از نمایشگاه خریدم، قیمت مناسبی داشت.» (صفت ← کتاب خریداری شده از نمایشگاه)
۲. گاه در جایگاه قیدی برای فعل جمله هسته، ایفای نقش می‌کند؛ مانند: «تا از راه رسید، سراغ اسباب‌بازی‌هایش را گرفت.» (قید ← به محض از راه رسیدن)
۳. گاهی نیز بند متممی است و یکی از

نقش‌های اصلی را بر عهده دارد؛ مانند: «معلوم است که هیچ دایه‌ای جای مادر را نمی‌گیرد.» (نهاد) «علی به من گفت که زود برمی‌گردد.» (مفعول) «ترسیدم مبدا دزد به خانم زده باشد.» (متمم) «منم که می‌خندم.» [← من خندانم.] (مسند)

ب. تنازع‌های زبرنجیره‌ای

واحد‌های زبرنجیره‌ای، واحدهایی از زبان هستند که در هیچ یک از جایگاه‌های زنجیره گفتار قرار نمی‌گیرند. واحدهای زبرنجیره‌ای را همانند واحدهای زنجیری اساساً در دو سطح می‌توان بررسی کرد: یکی در چارچوب ویژگی‌های آوایی آن‌ها و دیگری در قالب نقشی که در زبان بر عهده می‌گیرند. ویژگی‌های آوایی این واحدها، به‌گفتار هر زبانی کیفیت خاصی می‌بخشد. افزون بر آن، هر زبانی به‌طور خاص از این واحدهای آوایی برای ایجاد تمایز در معنی استفاده می‌کند. مهم‌ترین واحدهای زبرنجیره‌ای آهنگ، تکیه، و درنگ هستند.

اجمالاً آهنگ از دامنه زیر و بمی زنجیره گفتار در محدوده جمله است (حق‌شناس: ۱۳۵۶، ۱۲۷) و سه شکل افتان، خیزان و یکنواخت دارد. تکیه برجستگی آوایی در یکی از بخش‌های (آغازی یا پایانی) واحدهای زبانی (اعم از تکواژهای آزاد، واژگان و جمله) است. «تکیه معمولاً مستلزم وقوع هم‌زمان تغییر درجه زیر و بمی و تغییر دیرش (امتداد) و شدت روی هجای مناسب واژه تکیه‌دار است» (وحیدیان کامیار: ۲۰، ۱۳۷۹) و دارای نقش‌های ممیزی، تباینی، عاطفی، مرزنامی، نحوی و تأکیدی است. درنگ یا مکث ساختمان آوایی خاصی ندارد بلکه از تغییر در ویژگی‌های آوایی متفاوتی چون کشش، نادمیدگی، دمی‌دگی، واگرفتنگی، واکداری و امثال آن در مرز دو واحد آوایی بزرگ‌تر از هم‌خوان (صامت) و واکه به‌دست می‌آید (حق‌شناس: ۱۳۵۶: ۱۲۸).

بنابراین، گاه چنین عواملی در تداخل با عوامل موجود در زنجیره سخن، موجبات بروز تنازع نحوی را فراهم می‌کنند و از چگونگی و نوع برخورد این عوامل، انواع تنازع‌های زبرنجیره‌ای به‌وجود می‌آید. پیش از بررسی برخی انواع تنازع‌های زبرنجیره‌ای، یادآوری

می‌کنیم که وجود برخی تکواژهای صرفی که در زبان فارسی صورت مشترک و نشانه واحدی دارند، خواهی‌نخواهی این گونه تنازع‌ها را به‌وجود می‌آورند و دست‌خوش چندگونگی می‌کنند. برای نمونه می‌توان به تکواژهای دستوری مختلفی چون نکره‌نما، مصدری، نسبت، و لیاقت اشاره کرد که جملگی در صورتی واحد و یگانه مانند حرف «ی» تجلی پیدا می‌کنند و می‌توانند سبب برداشت‌های مختلف معنایی یا نحوی شوند؛ مانند: «جوانمردی را دیدم.» از این جمله، دست‌کم سه برداشت متفاوت وجود دارد: ۱. (آقا/ خانم) جوانمردی را دیدم. (اسم)

گاه پیش می‌آید که دو یا به ندرت چند عامل برای یک عنصر زبانی تعیین نقش کنند و بر سر آن به نزاع بپردازند. در این صورت، می‌گویند جمله دارای تنازع نحوی است.

۲. جوانمردی (جوانمرد بودن) را دیدم. (حاصل مصدر) ۳. جوانمردی را دیدم. (اسم نکره)

در هر حال، برخی از تنازع‌های زبرنجیره‌ای عبارت‌اند از:

۱. **نهاد - منادا:** گاهی عاملی زبرنجیره‌ای چون تکیه، آهنگ یا مکث می‌تواند در تعارض با یک عامل نحوی دیگر قرار گیرد و با هم برای یک گروه اسمی واحد، دو نقش مختلف چون نهاد - منادا را رقم بزنند؛ مانند: - فرهاد برود // فرهاد! برود. - بابا خوب است // بابا! خوب است؟

۲. **قید - صفت:** به جهت آنکه برخی عناصر موجود در زنجیره سخن، مانند مصوت‌های کوتاه در رسم‌الخط زبان فارسی، آشکار نمی‌شوند یا در زبان فارسی درنگ فاقد نشانه

مخصوص است، گاهی ممکن است وضعیتی پیش آید که یک عنصر زبانی در آن واحد در دو جایگاه «قیدی» و «وصفی» نقش بپذیرد؛ مانند آنکه بگوییم: «پسر خوب درست را بخوان» در این جمله، «خوب» با اظهار نقش‌نمای وصفی «صفت» و به شرط درنگ، «قید» خواهد بود:

۱. «پسر خوب! درست را بخوان.» ۲. «پسر! خوب درست را بخوان.»
در مثال دیگری، جمله «پرده‌های اشک پی‌درپی جاری بود» از سیواش کسرای، دو خوانش نحوی و قهراً دو تعبیر معنایی خواهد داشت: ۱. اشک پی‌درپی ← صفت. ۲. اشک، پی‌درپی ← قید.

در این دو مثال، به جهت نوشتاری بودن متن، بدون کمک نشانه‌های نگارشی نمی‌توان نقش «خوب» را تشخیص داد؛ بنابراین، دو عامل «مکث» و نقش‌نمای کسره، دو نقش قید و صفت را ایجاد می‌کنند. در چنین مواردی، فراهم شدن شرط هم‌زمانی برای تنازع، وابسته به چگونگی خواندن جمله است و با خوانش یا استفاده از نشانه‌های نگارش، این شرط ضعیف می‌شود و وجود تنازع منتفی می‌گردد.

۳. **نهاد - صفت؛ مانند:** «استاد محجوب خوب است.» در این مثال، با وقوع مکث «استاد» شاخص «محجوب» خواهد بود و «محجوب» هسته گروه اسمی نهادی و نهاد جمله است؛ حال آنکه اگر «استاد محجوب» را به‌صورت یک ترکیب وصفی بخوانیم، «محجوب» صفت «استاد» خواهد بود.

گذشته از این، گاهی حضور ضمیرهای اشاره و نیز صفت‌های اشاره که خود سبب حذف تکیه در موصوف می‌شوند (وحیدیان: ۵۴، ۱۳۷۹)، می‌تواند باعث تنازع نحوی شود؛ مانند:

- این کتاب است. (با حذف تکیه در کتاب) [کتاب مورد نظر] این کتاب است. (این ← صفت)

- این کتاب است. (با تکیه کتاب) این، کتاب است. (این ← نهاد)

۴. **مسند - مفعول:** گاهی چنان‌که تکیه را در میانه یک اسم یا صفت مرکب قرار دهیم،

می‌توانیم آن را به صورت دو عنصر زبانی در نظر بگیریم؛ در صورتی که انتقال جایگاه تکیه به پایان آن، یک عنصر واحد را می‌سازد. مانند: «دل اگر خدانشناسی همه در رخ علی بین!» در صورت ترکیب، مسند و در صورت عدم ترکیب، مفعول و فعل خواهد بود.

۵. **نهاد- قید:** در زبان فارسی، وجود قیده‌های مشترک با اسم و صفت موجب می‌شود که گاهی در زنجیره سخن میان نقش قیدی این قبیل واژگان و نقش نهادی، تنازعی به چشم بیاید. عامل ایجاد چنین تنازعی بی‌نشان بودن عاملی زبر زنجیره‌ای چون درنگ است. اگر می‌توانستیم درنگ کوتاه پس از نهاد را در زنجیره کلام ثبت کنیم یا نبود درنگ را بعد از قید نشان دهیم، چنین تنازعی رخ نمی‌داد؛ مانند: «خندان آمد.» «مستانه می‌خندد.» «سحر بیدار شد.» این قبیل تنازعات معمولاً در گونه نوشتاری زبان رخ می‌دهد و گرنه در گفتار، اهل زبان، آهنگ‌ها، درنگ‌ها و تکیه‌های موجود را به خوبی درمی‌یابند و نقش تمایزدهندگی آن‌ها را تشخیص می‌دهند.

ج- تنازعات‌های زیر زنجیره‌ای (معنایی):

ج-۱. **صفت- مضاف‌الیه:** گاهی به جهت ابهام و چندمعنایی بودن واژگان و عناصر زبانی که در جمله نقش می‌پذیرند، در تعیین نقش نحوی آن‌ها اختلاف و تنازعی به وجود می‌آید که به حوزه مقوله‌های زیر زنجیره‌ای مربوط است؛ مانند: «خواب شیرین سنگین است.» تنازع در صفت: خواب شیرین/ مضاف‌الیه: خواب شیرین.

ج-۲. **برخی از فعل‌ها:** برخی از فعل‌ها در گذرا بودن به مفعول یا متمم، صورتی خنثی و نامرّجح دارند و هر دو نقش «مفعولی» یا «متممی» را به یک اندازه اقتضا می‌کنند. در این صورت، بسته به اینکه فعل را چگونه تعبیر کنیم، یکی از این دو نقش نحوی اثبات خواهد شد، ولی پیش از ترجیح یکی از دو تعبیر، تردید و تنازع بر سر نقش مفعولی یا متمم وجود خواهد داشت؛ مانند: «دیروز ملاقاتش کردم.» تنازع بر سر: ۱. مفعول: چه

کسی را ملاقات کردم؟ (← او را) ۲. متمم: با چه کسی ملاقات کردم؟ (← با او) ۳. مضاف‌الیه: پیوستن صوری (ش) به ملاقات. ج-۳. **کنایه‌ها:** در فعل‌های مرکب کنایی که هر دو معنای حقیقی و مجازی به صورت هم‌زمان در جمله آشکار می‌شوند، مجالی برای ایجاد تنازع به وجود می‌آید. در این گونه موارد، تنازع‌ها بیشتر به سر یک نقش نحوی و قرار گرفتن در جایگاه وابسته یک فعل مرکب است، مانند: «دل به کسی بیند که دل بسته خدا باشد.» یا «مردان کارآموده در دشواری‌های زندگی خم به ابرو نمی‌آورند.» در دو مثال بالا، «دل» و «خم» - در معنای حقیقی‌شان - نقش مفعولی دارند اما با توجه به معنای کنایی، وابسته واژگانی گروه فعلی «دل بیند» و «خم به ابرو آورد» به شمار می‌آیند. بنابراین، تنازع بر سر مفعول و فعل خواهد بود.

ج-۴. **تنازع ابهامی:** در پاره‌ای از موارد، تنازع نتیجه حذف نقش نما و ایجاد ابهام در روابطی است که در زنجیره سخن، میان عناصر زبانی به وجود می‌آید؛ برای مثال در جمله «شب می‌آید» ابهام وجود دارد و در نتیجه این ابهام ساختاری یا نحوی، گروه اسمی «شب» دارای دو نقش هم‌زمان «نهادی» و «قیدی» است. رجوع به ژرف ساخت جمله و تأکید بر بافت معنایی است که مشخص خواهد کرد، کدام نقش اولویت دارد و پیروز میدان تنازع است: روستاخت: «شب می‌آید.» ژرف ساخت (۱): او شب (هنگام) می‌آید. ژرف ساخت (۲): شب می‌آید. (فرا می‌رسد) مثال دیگر: در جمله «هن این کتاب را خوب می‌خوانم» علت تنازع، ابهامی است که در فعل وجود دارد؛ مبنی بر اینکه آیا فعل «می‌خوانم» گذرا به مسند است یا خیر و فقط به داشتن نقش قیدی بسنده می‌کند. از این رو، دو نقش قیدی و مسندی تنازع فیه‌اند: ۱. من این کتاب را خوب می‌خوانم. (به خوبی) ۲. من این کتاب را خوب می‌خوانم. ناگفته‌نماند که این نوع از تنازع در نقش‌های تأویلی نیز گاه به جهت ابهام در نوع حرف ربط محذوف، به چشم می‌خورد. مثلاً در جمله «سربازان می‌کوشیدند بی‌صدا رفت و آمد کنند.» به سبب نامشخص بودن حرف ربطی که جمله وابسته را به جمله هسته

پیوند می‌زند، می‌توان از تأویل جمله وابسته به «مصدر»، یک بار برای آن نقش قیدی و بار دیگر نقش متممی در نظر گرفت: ۱. سربازان می‌کوشیدند (تا) بی‌صدا رفت و آمد کنند. (قید علت) [← برای رفت و آمد کردن بی‌صدا می‌کوشیدند] ۲. سربازان می‌کوشیدند (که) بی‌صدا رفت و آمد کنند. (متمم) [← درباره بی‌صدا رفت و آمد کردن می‌کوشیدند.]

پنجم: اولویت نقش‌های متنازع

ناگفته آشکار است که اهمیت و درجه تأثیر گذاری عوامل مختلف به نحوی در تنازع یکسان نیست و عملاً در توصیف جمله‌ها یک نقش را پررنگ‌تر می‌بینیم. گاهی دوری یا نزدیکی عامل و معمول را مبنای ترجیح یک نقش قرار می‌دهند؛ همان‌طور که در تنازع مصطلح در زبان عربی به چشم می‌خورد (و از جمله مستندات بصریان به شمار می‌آید) و زمانی عنصری معناشناختی در این مهم دخالت دارد، اما به‌طور کلی دلایل ترجیح و غلبه نقش‌های متنازع فیه چند چیز است:

۱. **ساختاری و نحوی:** چنان که می‌دانیم، نقش‌ها را از حیث درجه اهمیتی که در ساختار جملات دارند، در دستور زبان به نقش‌های اصلی و فرعی تقسیم می‌کنند. از این رو، اگر میان این دو دسته از نقش‌ها تنازع رخ بدهد، منطقاً اولویت از آن نقش‌های اصلی است در مورد دو نقش هم‌رز- اصلی باشند یا فرعی- اولویت با نقشی است که عامل آشکارتری در جمله دارد؛ مثلاً در تنازع میان مضاف‌الیه (صفت) با قید، عامل نقش‌نمای کسره حضور آشکارتری در جمله دارد. از این رو، ما آن را به‌عنوان اولین و مهم‌ترین نقش آن عنصر زبانی در نظر می‌گیریم.

۲. **معنایی و تأویلی:** اگر معنا یا برداشت خاص معنایی ملاک بررسی نحوی جملات قرار گیرند، ممکن است نقش نحوی برای یک عنصر زبانی واحد دو یا چندگانه باشد؛ مثلاً در جمله «چون جوانان دلیر باش» اصالت معنای «دلیری» و تأکید بر مفهوم آن نقش مسندی را رقم می‌زند؛ در حالی که اگر عنصر «جوانی و جوانان» مورد توجه و تأکید باشد، با

نقش‌نمای وصفی «دلیبر در نقش «صفت» ظاهر خواهد شد.

۲. عاطفی: هنگامی که جایگاه تکیه در کلمات به سبب ویژگی‌ها و انگیزه‌های عاطفی تغییر می‌کند، ممکن است گاهی موجب تغییر نحوی در جمله هم بشود. در این گونه موارد، چون انگیزه تنازع عاطفی است ترجیح عاطفی هم می‌تواند اولویت نحوی را نشان بدهد؛ مثلاً در جمله «به چشم می‌بینید که در خدمتگزاری آماده‌ام» با توجه به دو عامل فعل و تکیه، که در سطوح «زنجیره» و «زبرنجیره» سخن وجود دارند، گروه اسمی «به چشم» دارای نقشی دوسویه است: از یک سو در جایگاه قید کیفیت قرار دارد و از دیگر سو با آنکه باز هم قید محسوب می‌شود، قیدی نشان‌دار است که به صورت شبه‌جمله یا به تعبیر دیگر یک جمله استثنایی بی‌فعل ظاهر شده است.

در ترجیح میان این دو نقش - یعنی نقش قیدی (کیفیت) و شبه جمله (قید تصدیق) - عامل عاطفی دخالت دارد و باعث می‌شود ما عنصر زبانی «به چشم» را بیشتر برای ابراز رضایتمندی و تصدیق درونی - که امری عاطفی است - به کار ببریم؛ و گرنه از آنجا که عادتاً و منطقاً دیدن با چشم صورت می‌گیرد، آوردن یک قید کیفیت به صورت «به چشم» حشو به‌شمار می‌آید و با اصل کم‌کوشی زبانی منافات پیدامی‌کند.

۳. زیباشناختی (بلاغی): با ملاحظه عوامل بلاغی و ترجیحاتی که این عوامل به وجود می‌آورند، گاه در جایگاه تنازع، یکی از نقش‌های تنازعی برجستگی و اهمیت بیشتری می‌یابد و نقش دیگر کم‌رنگ می‌شود؛ مثلاً در این بیت مولانا: «باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان // کز رخ آن شاه جهان، فرخ و فرخنده شدم» واژه «روان» محل تنازع بر سر دو نقش وصفی و مسندی است: یک بار با عاملیت فعل ربطی «باش» و بار دیگر با نقش‌نمای کسره: ۱. چو شطرنج، روان باش! ← مسند۲. چو شطرنج روان باش! ← صفت.

ملاحظه موسیقایی وزن دوری در این بیت ایجاب می‌کند که «روان» را بیشتر در نقش

وصفی و با استفاده از کسره نقش‌نمای وصفی به کار ببریم؛ هر چند که نقش مسندی هم برای آن همچنان قابل تصور است.

۴. سبکی: سبک و شیوه سخن هم یکی از عواملی است که باعث می‌شود یکی از دو نقش متنازع برجستگی بیابد. با توجه به تفاوتی که در سبک‌های فردی و دوره‌ای و حتی مکانی وجود دارد، ممکن است در ترتیب ارکان جمله دگرگونی‌هایی پیش بیاید که باعث تنازع شود؛ مثلاً در سطر زیر از شعر «شب» نیما یوشیج، می‌بینیم که سبک شاعر در چگونگی چینش ارکان جمله، نقش قیدی «همچو ورم کرده تنی گرم» را برجسته کرده است؛ در حالی که با توجه به عاملیت فعل «هست» دارای نقش مسندی نیز هست: «هست شب، همچو ورم کرده تنی گرم در استاده هوا...»

- شب است و هوا همچو تن ورم کرده گرمی ایستاده است.

- شب همچو تن ورم کرده گرمی است، و هوا ایستاده است.

در سطر زیر از شعر سهراب سپهری نیز باستان‌گرایی، به‌عنوان یک ویژگی سبکی، باعث شده است ما از میان دو نقش مفعول (با واسطه یا صریح) و متمم برای گروه اسمی «مسافر کهن»، یکی را ترجیح بدسیم و نقش متممی را به واسطه وجود حرف اضافه مرکب «از پی» و نشانه «فک اضافه» «را» بر نقش دیگر ترجیح دهیم: «و اگر جا پای دیدیم، مسافر کهن را از پی برویم». ۱. ترجیح سبکی ← از پی مسافر کهن برویم. ۲. نامرّج ← با مسافر کهن از پی برویم. در شکل نامرّج «از پی» بدون کسره خوانده می‌شود و جایگاه قیدی دارد.

ششم: نتیجه‌گیری

از مجموع آنچه درباره تنازع گفتیم، نتایج زیر به دست می‌آید:

۱. تنازع فرع بر اصل نقش‌پذیری واحد برای عناصر زبانی است.
۲. تنازع در هر زبانی، بسته به کارکردها و ویژگی‌های درون زبانی، قابل توجیه و توصیف است.
۳. تنازع در جملات ساده و در یک عنصر زبانی و به‌طور هم‌زمان اتفاق می‌افتد.

۴. در تنازع، وجود عامل‌های دو یا چندگانه ضروری است.

۵. عوامل نقش‌دهنده‌ای که به‌طور هم‌زمان بر یک عنصر زبانی اعمال نقش می‌کنند در مقوله‌های سه‌گانه زنجیری، زیرزنجیری یا فروزنجیری (معناشناختی) جای دارند.

۶. تنازع از مقوله حذف نیست و هر جا به جهت قرینه لفظی و جلوگیری از تکرار، حذفی واقع شده باشد نمی‌توان قائل به وجود تنازع شد.

۷. تنازع بر سر نقش‌های گوناگون اتفاق می‌افتد.

۸. نقش‌های متنازع از حیث اهمیت، درجات یکسانی ندارند و با معیارهای ساختاری، معنایی، عاطفی یا زیباشناختی و سبکی ممکن است یک نقش بر نقش متنازع دیگر برتری داده شود.

منابع

۱. ابن عقیل العقیلی الهمدانی المصری، بهاء‌الدین عبدالله، (۱۳۷۱)، شرح ابن عقیل، جز اول، چاپ هفتم، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
۲. أبو سعید محمد عبدالمجید، (۱۹۹۸)، مقاله «فضیة التنازع فی الاستعمال اللغوی» چاپ شده در مجله جامعه آم القری لعلوم الشریعة و اللغة العربیة، مازری، باز نشر اینترنتی به نشانی: <http://uqu.edu.sa/majalat/shariaramag/mag22/mg-015.htm>
۳. انوری، حسن و احمدی گیوی، (۱۳۷۰)، دستور زبان فارسی، ج ۲، چاپ ششم، تهران: انتشارات فاطمی.
۴. انوری، حسن و احمد گیوی، (۱۳۸۳)، دستور زبان فارسی، ج ۲، تهران: دانشگاه پیام‌نور، دارالهدی.
۵. حق‌شناس، علی محمد، (۱۳۵۶)، آواشناسی، چاپ اول، تهران: آگاه.
۶. سشته، البر و بائی، شارل، (۱۳۷۸)، درس‌های زبان‌شناسی همگانی، مترجم: نازیلا خلخالی، چاپ اول، تهران: نشر فروزان.
۷. سیبویه (۱۹۸۸م)، کتاب، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ سوم، قاهره: مکتبه الخانجی.
۸. شسرتونی، رشید، (۱۳۷۲)، مبادی العربیة، ج ۳، مترجم: محمدجواد شریعت، چاپ اول، تهران: اساطیر.
۹. طبیب‌زاده، امید، (۱۳۸۵)، ظرفیت فعل و ساخت‌های بنیادین جمله در فارسی امروز، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۱۰. مدرسی، فاطمه، (۱۳۸۶)، از واج تا جمله: فرهنگ زبان‌شناسی - دستوری، چاپ اول، تهران: نشر چاپار.
۱۱. نائل خالری، پرویز، (۱۳۸۲)، دستور زبان فارسی، چاپ پنجم، تهران: توس.
۱۲. نجفی، ابوالحسن، (۱۳۸۰)، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، چاپ هفتم، تهران: نیلوفر.
۱۳. نوروزی، جهانبخش، (۱۳۷۳)، دستور زبان روان و ساخت زبان فارسی امروزی، شیراز: راهگشا.
۱۴. وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۷۰)، نوای گفتار در فارسی: تکیه، آهنگ، مکت، چاپ اول، مشهد: دانشگاه فردوسی.
۱۵. عمرانی، غلامرضا، (۱۳۸۰)، دستور زبان فارسی (۱)، چاپ دوم، تهران: سمت.
۱۶. ایزدی، پیروز، (۱۳۸۲)، نقش‌های نحوی در زبان فارسی، از جشن نامه دکتر علی‌اشرف صادقی، چاپ اول، تهران: هرمس.